

نسل امروز افغانستان تنها رقیب طالبان است

نجیب بارور شاعر و نویسنده افغانستانی در گفتوگو با «اعتماد»:

نسل امروز افغانستان تنها رقیب طالبان است

محسن آزموده، سارا معصومی

نجیب بارور از مادر و پدر پنجشیری در سال ۱۳۶۴ در شهر کهنه کابل دیده به جهان گشود. کودکی او در دوران جنگهای داخلی و کشاکشهای سیاسی سپری شده است. او پس از روی کار آمدن رژیم اول طالبان، مدتی از آموزشهای ابتدایی به دور ماند، اما پس از شکست طالبان و آغاز دوره حکومت موقت در سال ۱۳۸۱، دوباره به تعلیم پرداخت و در سال ۱۳۸۸ از لیسه خواجه عبدالله انصاری سند فارغالتحصیل شد. پس از آن، تحصیلات عالی خود را در رشته علوم سیاسی تا درجه کارشناسی «لیسانس» در «دانشگاه مشعل» به پایان رسانید. نجیب بارور، مدتی را در وزارت تجارت و صنایع، مدتی را در کانون علمی و تحقیقات اسلامی افغانستان، مدتی را در مدیریت اجرایی فصلنامه علمی الارشاد، مدتی را به حیث مشاور فرهنگی ریاست اجراییه جمهوری اسلامی افغانستان و مدتی را در سمت ریاست فرهنگی بنیاد مارشال کار کرده است. مدیرمسئول هفته نامه کابل که توسط احمدشاه مسعود بنیادگذاری شده بود، بر عهده وی است. او توانسته است با مطرح کردن وحدت فارسیزبانان و همگرایی فرهنگی در شعرهایش حتی در میان مردمان کشورهای ایران و تاجیکستان و شهرهای سمرقند و بخارا نیز محبوبیت پیدا کند. به دلیل همین رویکرد فرهنگی است که شعرهای او در بین فارسیزبانان خوانندگانی دارد. از او تا به حال کتابهای 1- «نام دیگر کابل»، 2- «سه عکس جدا افتاده»، 3- «هندوکش بی اقتدار»، 4- «مرزها دیگر اساس دوری ما نیستند» منتشر شده است.

نجیب بارور پس از سقوط کابل به دست طالبان مانند بسیاری از هنرمندان افغان فضا را برای باقی ماندن در وطن مناسب نمی‌بیند و همزمان بسیاری از دوستانش به دلیل فعالیت‌های او در حوزه ترویج و تقویت زبان فارسی، تهدیدهای جانی را متوجه او از جانب طالبان می‌دانند. بارور در نهایت خود را به ایران می‌رساند و به نظر می‌رسد که قصد دارد این مهاجرت اجباری را در ایران پشت سر بگذارد. با او درباره خاطراتش از آشنایی با زبان و ادبیات فارسی در دوران کودکی، نگاه او به سیر تاریخی زبان فارسی در افغانستان و البته تلاش طالبان برای ریشه‌کنی این زبان گفت‌وگو کردیم. بارور در پاسخ به پرسش‌هایی درباره تحولات سیاسی در افغانستان امروز، از همدستی دولت اشرف غنی با ایالات متحده برای روی کار آوردن طالبان سخن می‌گوید.

شما در گفتار اخیرتان در دیدار با اهل قلم، آشنایی‌تان با ادبیات کهن فارسی را مدیون پدرتان دانسته و گفته‌اید با بزرگانی چون فردوسی و مولانا به واسطه ایشان مانوس شده‌اید. پرسش این است که به‌طور عمومی آشنایی کودکان افغانستانی با زبان و ادبیات فارسی چگونه صورت می‌گیرد و وضعیت آموزش فارسی در افغانستان به چه صورت است؟

اجازه بدهید راجع به پنجشیر صحبت کنم. امروز پنجشیر غیر از اینکه مفهوم یک مقاومت سیاسی است، یک محور فرهنگی هم هست. مردم پنجشیر بسیار فرهنگی هستند و در هیچ خانه‌ای نیست که در آن شاهنامه نباشد. مردم در مناسبت‌های خاص گرد هم می‌آیند و شاهنامه و مثنوی و حافظ و باقی آثار مفاخر زبان فارسی را می‌خوانند. باباهای ما می‌گفتند که ما از دره سمرقند به پنجشیر آمدیم و یک نوع پیوند معناداری میان مردم سمرقند و پنجشیر وجود دارد. این نشان‌دهنده یک گره خوردگی عمیق جغرافیایی است. حداقل در خانواده من شاهنامه و مثنوی را با گویش‌های محلی خاص خودشان اجرا می‌کردند، یعنی دو نفر یا سه نفر با هم در جایی می‌نشینند و ابیات را می‌خوانند و یک نفر درباره آنها صحبت می‌کرد. وقتی پدر من با ماماهایش در محافل خصوصی شبانه‌های پنجشیر حضور می‌یافت، ما هم به عنوان کودک در این جلسات شرکت می‌کردیم. این عشق و علاقه مندی به ادبیات باعث شد من که تازه نوشتن و خواندن را یاد گرفته بودم، یک شرح مفصل 15 جلدی از مثنوی

را که در خانه داشتیم، مطالعه کنم و با مفاهیم و مضامین آن آشنا شوم. این معانی در پرورش روح ادبی من بسیار نقش داشت. البته در آن زمان شاهنامه نمی‌خواندم، چون نیاز به متخصص داشت اما در محافل شاهنامه‌خوانی حضور می‌یافتم و با شنیدن آن لحن حماسی، احساس حضور در یک میدان جنگ واقعی می‌کردم. از حدود ده سال پیش به نوشتن پرداختم، نخست تحت‌تأثیر شعر 17 هجایی ژاپنی بودم و شعرهایی بر مایه‌های هایکو می‌نوشتم، یعنی می‌خواستم شعر کوتاه فارسی بنویسم. در این زمینه کارهایی هم کردم. اما به علت تفاوت‌های ساختاری زبان فارسی و ژاپنی، موفق به خلق یک هایکوی فارسی نشدم. بعد به نوشتن شعر منظوم یا کلاسیک فارسی روی آوردم. به نظر من از مجموع قالب‌هایی که در این زمینه وجود دارد، آنچه امروز می‌تواند به عنوان یک صورت قابل قبول و طرفیت‌دار مطرح باشد، غزل است. من در قالب غزل می‌سرایم، اما نه شعر تغزلی. یعنی تلاش کردم مفاهیم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی را وارد غزل کنم. در افغانستان در مکتب‌ها و مدرسه‌ها زبان فارسی، البته به ملاحظات سیاسی با عنوان «زبان دری» آموزش داده می‌شود. فارسی زبان حاکم اجتماعی است، نه فقط تاجیک‌ها فارسی‌زبان هستند، بلکه تمام اقوام فارسی‌میدانند و با فارسی درس می‌خوانند. فارسی در افغانستان مثل ایران زبان رایج اجتماعی است.

به انس خودتان و خانواده خودتان و مردم پنجشیر به زبان فارسی اشاره کردید. اما چقدر این پیوند در کلیت افغانستان عمومیت دارد؟

از نظر من اقوام دیگر وقتی باهم صحبت می‌کنند یا با ما صحبت می‌کنند، فارسی حرف می‌زنند. می‌توانم بگویم رویکردی که به زبان فارسی در جامعه ایران هست، در افغانستان هم هست، یعنی زبان عام رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، اجتماع، مردم و محاوره اجتماعی فارسی است. این امر انکارناپذیر است. هر چند تلاش‌های زیادی برای کاستن از نقش آن در جامعه صورت گرفته، اما از آنجا که فارسی در خودش توانایی‌های زیادی دارد، همچنان زنده مانده و باقی است. اما اینکه آیا باقی بماند یا خیر، مساله‌ای است که دغدغه امروز ماست و یگانه علت آنکه به ایران آمدم، این است، یعنی در کنار اینکه خطرات سیاسی طالبان را برای مردم ایران تشریح می‌کنیم، خطر فرهنگ‌ستیزی آنها را هم برجسته می‌سازیم.

شما در سخنرانی مذکور به روشنفکرانی چون محمود طرزی در دوره امان‌الله‌شاه اشاره کردید. الان هم گفتید که فارسی در افغانستان می‌تواند کارکردی مشابه نقش آن در ایران داشته باشد. دوره

امان‌الله‌شاه، خیلی مشابه دوره رضاشاه در ایران است که در آن بر نقش و اهمیت زبان فارسی بسیار تاکید شد و روشنفکران و محققان بزرگی چون سعید نفیسی، بدیع‌الزمان فروزانفر، محمد علی فروغی، علامه قزوینی، قاسم غنی، و حبیب یغمایی، عباس اقبال، علی‌اصغر حکمت، داود پیرنیا و ... به احیای آثار کلاسیک زبان فارسی پرداختند و توانستند زبان را به عنوان یک عنصر مقوم ملی‌گرایی مطرح سازند. چقدر تلاش‌های مشابهی در افغانستان شکل گرفته است؟ آیا روشنفکران و محققانی در افغانستان کوشیده‌اند زبان را به عنوان یک عنصر مقوم ناسیونالیسم مطرح سازند که بتواند یک وحدت هویتی ایجاد کند؟

وقتی طالبان در دوره اول آمدند، در مانیفست قومیشان از مباحثی که در دوره‌های قبلی برای ضدیت و مقابله با فرهنگ فارسی مطرح شده بود، پیروی کردند. آنها به‌طور کامل کوشیدند فارسی را از مناسبات اداری، رسانه‌ای و مکاتباتیشان حذف کنند. اما فارسی همچنان به عنوان یک زبان حاکم اجتماعی باقی ماند. با شکست طالبان و جایگزینی سیاسی جبهه مقاومت آن روز که احمدشاه مسعود را نداشت، فضای جدیدی برای احیای زبان فارسی در افغانستان اتفاق افتاد. رسانه‌های افغانستان جز یکی دو رسانه، عموماً به فارسی برنامه پخش می‌کردند. فارسی در بیست سال گذشته در افغانستان به‌رغم ضدیت‌های سیاسی جا باز کرده است. در این اواخر حکومت اشرف‌غنی تلاشی مشابه طالبان می‌کرد. اما باز هم از درون اجتماع فانوس‌هایی برای نگهداری نور فارسی روشن بود. گفتمان‌هایی هم در این زمینه شکل گرفته بود و کسانی مثل من بر اشتراکات فرهنگی تاکید می‌کردند. امروز صدها دانشجو را دیده‌ام که درباره این موضوعات پایان‌نامه نوشته‌اند و این مبحث تاریخی و فرهنگی را به عنوان یک رویکرد تازه دانشگاهی مطرح کرده‌اند. خلاصه که کارهای زیادی صورت گرفته است.

اگر می‌شود نمونه‌هایی از این کارها را معرفی کنید. مثلاً در تجربه، ما شاهد برگزاری کنگره‌های ادبی، هزاره‌هایی برای شاعران، شکل‌گیری کانون‌های ادبی و فرهنگی و نویسندگی، ساخت یادمان‌ها و بناهایی برای شاعران و نویسندگان، تصحیح و انتشار آثار بزرگان و ... هستیم. آیا در افغانستان هم در این دوره بیست ساله اقدامات مشابهی صورت گرفته است؟

ما در زمان اول طالبان با یک غیبت ادبی و فرهنگی مواجه بودیم. از سال 2001 که فضاهای اجتماعی دوباره در افغانستان شکل گرفت، همه‌چیز از صفر شروع شد، باز شروع به نهادسازی کردیم و نهادهایی مثل انجمن قلم افغانستان شکل گرفت که برای کتاب‌ها و شعرهای امروز

افغانستان جلسات نقد و بررسی برگزار و این آثار را منتشر می‌کرد. همچنین انجمن خراسانیان همین کارها را می‌کرد و اتحادیه نویسندگان افغانستان دوباره فعال شد که تلاش می‌کردند برنامه‌های مشترک ادبی بسازند. از کشورهای فارسی‌زبان چهره‌هایی را دعوت کردند و جلسات برگزار شد. همچنین ده‌ها و صدها نهاد ادبی در ولایاتی چون بلخ و تخار و بدخشان و هرات و پنجشیر و کابل شکل گرفت که به تولید شعر و داستان پرداختند.

افغانستانی‌ها در رابطه با آن میراث ادبی چه کردند؟

ما از يك ورشكستگي فرهنگي به يك فضايي آمديم كه بتوانيم حداقل چهره ادبيات امروز افغانستان را به عنوان يك جريان ادبي زنده بسازيم. ما كوشيده‌ايم و مي‌كوشيم چهره ادبيات امروز افغانستان را زنده بسازيم و تلاش مي‌كنيم به آن نزديك شويم. ما هنوز فرصت پرداختن به مسائل كلان‌تر مثل پرداختن به مولانا و فارابي را نيافته‌ايم. اما كارهاي پراكنده‌اي صورت گرفته. مثلا حيدري وجودي، آخرين صوفي افغانستان كه يكي از طلايه‌داران عرفان و ادبيات ما بود، مباحث مولانا را مطرح مي‌كرد. خيلي از كارها هم صورت گرفته كه شايد من اطلاعات دقيقي از آنها نداشته باشم. اما تمرکز نسل امروز ما بر اين است كه بتوانيم براي شعر پساطالباني يك تن‌پوشه قابل شناخت ارايه كنيم تا براي جوامع فارسي‌زبان غير از افغانستان يعني ايراني‌ها و تاجيكستاني‌ها قابل شناخت و ارزيابي باشد. در اين زمينه تلاش‌هاي زيادي صورت گرفته و اميدهاي زيادي خلق شده بود. وقتي شعر امروز افغانستان را فارسي‌زبان‌هاي غيرافغانستاني مي‌خواندند، اميدشان بر اين بود كه شعر افغانستان دوباره هويت بگيرد و از آن چندپارچگي اجتماعي كه در گذشته اتفاق افتاده بود، خودش را در يك گفتمان متمرکز اجتماعي شكل دهد. به نظر من امروز دوباره اين اميدها و آرزوها به ياس نشسته‌اند و دوباره شعر افغانستان در يك غيابت اجتماعي به سر مي‌برد.

به اقدامات سال‌هاي اخير دولت آقاي اشرفغني اشاره كرديد كه به نظر مي‌آمد نوعي پشتون‌گرایی دارد و حتي در مواردی در گفتارهای ايرانيستيزي داشت. جامعه ادبي كه به آن اشاره كرديد، آیا نسبت به اين گفتارها واكنشي داشتند؟ بالاخره اظهارنظرهایی اينچنين موجب تفرقه و ستيز ميشود. آیا روشنفكران افغانستان واكنشي به اين تعابير داشتند؟

به نظر من اینها در کنار آنکه موفق نشده بودند مبحث پشتون والی خودشان را مطابق آنچه میخواستند، جا بیندازند، اقداماتشان بیشتر به نفع فارسیزبانان و کسانی بود که مباحث فرهنگ فارسی را مطرح میکنند. ما در گذشته هیچوقت با مساله افغان مشکل نداشته‌ایم و آن به عنوان يك هويت عمومي پذیرفته شده بود. اما اقدامات آقای غنی باعث شد کسانی مثل من که دارای يك پایگاه و شهرت اجتماعی هستند، بلند شدند و گفتند ما پس از این افغان نیستیم. این باعث شد که جنبش‌های هویتی شکل بگیرد که شعارشان این بود که «ما افغان نیستیم». اینها اعتراض می‌کردند و در فضای مجازی و رسانه‌ها فعالیت داشتند. حتی ما با این شعار راهپیمایی کردیم. آقای غنی باعث شد من که با نام قدیمی «پوهنتون» کابل که پشتون بود، مشکلی نداشتم، باز از مفهوم «دانشگاه» استفاده کنم. در حالی که عرف اجتماعی رایج مردم این بود که دانشگاه را پوهنتون بخوانند، همچنان که کلمات و واژگان عربی، فرانسوی و انگلیسی زیادی را به کار می‌بریم. ما جنبش‌های اعتراضی شکل دادیم و خیلی از جاها لوحه‌های پوهنتون را عوض کردیم و به جای آن دانشگاه را گذاشتیم. اعتراض‌های زیادی در این زمینه صورت گرفته است. باید ببینیم که تحت حکومت طالبان وضعیت به چه طریق خواهد شد. آنها حساسیت‌های اجتماعی را در مسائل فرهنگی درک نمی‌کنند. اما تجربه نشان داده که چطور رفتار می‌کنند. کسانی مثل من امروز در افغانستان اگر هیچ جرمی هم نداشته باشند، همین که با زبان فارسی شعر سروده‌ایم و با زبان فارسی اعتراض کرده‌ایم که ما پوهنتون نمی‌خواهیم و هويت ما افغان نیست، باعث میشود که امنیت اجتماعی نداشته باشیم.

بعضی از منتقدین می‌گویند مخاطبان اصلی و اولیه آثار ادبی و هنری که توسط نویسندگان و شاعران افغانستان خلق میشوند، خود افغانستانی‌ها نیستند و مخاطب اولیه این آثار، مردم جوامع دیگر هستند. ارزیابی شما از این انتقاد چیست؟

به نظر من فارسی، زبانی با ظرفیت‌های فراوان هم به لحاظ شکلی و هم از نظر محتوایی است. ما حتی در گویش بسیار ساده کلمات، انرژی را که در دیگر زبان‌ها مصرف می‌شود، صرف نمی‌کنیم. بسیار ساده و روان صحبت می‌کنیم. شعر فارسی هم در درون خودش ظرفیت‌های زیادی دارد. بسیاری از شاعران تلاش می‌کنند به گونه‌ای متکلف و پیچیده شعر بسرایند. درحالی‌که شعر خوب، شعری است که ساده قابل طرح و فهم باشد. شعر در واژه‌های ثقیل قابل بیان نیست. من تلاش کردم شعرم را به زبان رایج مردم بسرایم. در جنبش تبسم که در افغانستان به راه

افتاد، در یکی از سمینارها شعر من به عنوان مانیفست تبسم مطرح شد. در آن سمینار از این بحث شد که شعر چقدر توانسته در بسیج مردم نقش داشته باشد. شاعرانی که موفق شدند شعر فارسی را بر مبنای شناختشان از نحوه بیان شعر فارسی، بیان کنند، موفق بوده‌اند و توانسته‌اند در لایه‌های اجتماعی راه یابند. کسانی که با زبان و ادبیات فارسی آشنایی دارند، کوشیده‌اند برای خواص شعر نگویند. شعر بعد از انقلاب نیما در عرصه ادبیات، از زینت محافل درباری پایین کشیده شد و زبان مردم محروم جامعه شد. یکی از رسالت‌های شاعران این است که شعرشان بیانگر گفتمان توده‌ها و مطالبات شهروندان باشد.

واقعیت این است که در افغانستان زبان پشتون هم اهمیت زیادی دارد و در کنار فارسی دری، بیشترین کاربران را دارد. آیا تاکید بیش از اندازه بر زبان دری خود موجب نوعی تاکید بر گسست و شکاف نمی‌شود؟ به عبارت دقیق‌تر، چطور می‌توان بر نقش زبان فارسی یا دری به عنوان يك عنصر وحدت‌بخش در افغانستان تاکید کرد؟ چطور می‌توان گفت‌وگویی وحدت‌بخش میان گویشوران زبان‌های مختلف ایجاد کرد؟

این نکته بسیار مهمی است. اول اینکه کارگزاران فارسی در افغانستان کنشگر نیستند و بیشتر در واکنش به کنشگری‌های قومی بوده است. یعنی ما به عنوان مطرح‌کننده بحث اینکه فارسی‌زبان اول باشد یا زبان ما از نظر اجتماعی مهم است، نبودیم. ما بیشتر در برابر سیاست‌هایی قرار گرفتیم که مجبور بودیم در تقابل و واکنش از زبان فارسی دفاع کنیم. مشکل اساسی زبان پشتون این است که مثل روایت سیاسی طالبان تحمیل می‌شود. در حالی که کاربرد ندارد. در این زبان به میزانی که در فارسی شعر و داستان و نثر و منابع دانشگاهی هست، متن وجود ندارد. یعنی عملاً جامعه هم به آن نیازمند نیست. ما بارها برای فرهنگیان پشتون مطرح کرده‌ایم که به جای آنکه آن را به ما تحمیل کنید، آن را قابل استفاده کنید. من به عنوان يك فرهنگي می‌دانم که پشتون يك زبان ایرانی است و پشتون‌ها یکی از اقوام ایرانی هستند. ولی حساسیت سیاسی آنها که بر مبنای تحمیل عرضه می‌شود، باعث واکنش مردم می‌شود. ما بارها تلاش کرده‌ایم، به جای تقابل رویکردی پدید آید که فضا برای انتخاب باز باشد که فرد فارسی بنویسد یا پشتون. از نظر ظرفیت‌پذیری هم قدیمی‌ترین نسخه زبان پشتون هم که يك سند جعلی است، به هزار سال پیش باز می‌گردد. اما زبان‌شناسان خود پشتون گفته‌اند که ادبیات این متن، مربوط به هزار سال پیش نیست. می‌بینید زبانی که هزار سال قدمت ندارد،

میخواهد با زور سیاسی جایگزین زبانی با قدمت فارسی شود. طبیعی است که اینها از نظر جنگ ماهیتی و مفهومی به نتیجه‌ای نمی‌رسند، در نتیجه به تعصبات قومی و زبانی دست می‌زنند و برای ما تعیین تکلیف می‌کنند. مثلاً من در دانشگاه مکلف بودم یک ترم زبان پشتون بخوانم، اما نسبت به این اجبار معترض بودم، زیرا زبان پشتون برای من کارایی چندانی ندارد. البته در حد محاوره با یک پشتون این زبان را می‌دانم، اما بیش از این برایم کارآمدی ندارد. بنابراین به نظر من پشتونها می‌توانستند به جای آنکه سالها این زبان را با زور تحمیل کنند، ادبیات خلق کنند، کتاب بنویسند، موسیقی بیافرینند و ... به هر حال ادبیات و شعرهای بسیار خوب زبان پشتون را هم نباید نادیده گرفت که به خصوص در پاکستان تولید می‌شود. پشتون‌های آنجا تلاش می‌کنند به جای تحمیل زبان خودشان، با خلق ادبیات، آن را مورد نیاز بسازند. اما در افغانستان پشتونها خودشان مکتب نرفته‌اند و اجازه ندادند دخترانشان به مکتب بروند و سالها در آنجا آتش جنگ ضد فرهنگ و شعر و موسیقی و ... شعله‌ور بود، اما از طرف دیگر، مایل بودند که زبان‌شان اجتماعی شود. خلاصه اینکه ما بیشتر واکنش نشان داده‌ایم به جای اینکه کنشگر باشیم. زیرا نیاز نداشتیم که زبان فارسی را مطرح کنیم، زبان فارسی، زبان عام اجتماعی بود. اما در سالهای متمادی، انقطاع‌ها و گسسته‌هایی به وجود آمده که بسیار به ما صدمه زده است. پنج سال حاکمیت طالبان باعث شد تا امروز نتوانیم شعر افغانستان را مسیر دهیم. هر روز که از این ظلم و ستم بگذرد در افغانستان به همان میزان که از نظر سیاسی صدمه می‌بینیم، از نظر فرهنگی هم صدمه می‌بینیم. این آسیب‌ها را کسانی درک می‌کنند که در آن بستر برمی‌خیزند و می‌نویسند. ما به عنوان نسل امروز افغانستان درک کرده‌ایم که واقعا چقدر مشکل بود که برای یک جامعه خالی از همه مفاهیم فرهنگی، دوباره شعر سرود و دوباره سینما و موسیقی ساخت.

سقوط سریع نظام سیاسی و ارتش افغانستان هم برای مردم این کشور و هم جامعه جهانی عجیب بود. به عنوان فردی که در زمان سقوط یک به یک شهرها در افغانستان بودید، فکر می‌کنید چه مسائلی باعث پیشروی سریع طالبان و حتی سقوط کابل در کمتر از 48 ساعت شد؟

ما وقتی می‌توانیم به این سوال، پاسخ درست بدهیم که مبنای حضور نظامی نیروهای امریکایی در افغانستان را بررسی کنیم. امریکا برای چه به افغانستان آمده بود؟ تحلیل‌های بسیاری وجود دارد که حضور امریکایی‌ها هم در افغانستان و هم در عراق برای سلسله‌نمایش هژمونی

قدرت سياسي آنها بوده است. باور من اين است كه امکان ندارد در كشوري مانند ايالات متحده با آن لايه‌هاي امنيتي زميني و هوايي، يك گروه تروريستي به راحتی برج‌هاي تجاري را هدف قرار بدهد. اينها يك كار نمايشي و روپوشي بود تا افكار عمومي در امريكا و جامعه بين‌المللي را به دست بگيرند و در سايه آن حضور نظامي و نمايشي خود را پيش ببرند. به نظر من جاي بهتري از افغانستان براي نمايش سلاح‌هاي امروزي امريكا با هدف قرار دادن يك گروه بيهويت مانند القاعده و طالبان وجود نداشت. امريكايي‌ها از انواع و اقسام مانورها و تجهيزات نظامي عليه طالبان استفاده كردند و حتي سلاح‌هايي را به كار بردند كه توانست فردي را در درون ماشين در حال حركت هدف قرار بدهد. استفاده مادر بمب‌ها در ننگرها و عمليات‌هايي از اين جنس، مانور نظامي امريكا بود تا در سايه آن نشان بدهند كه چه ميزان توان نظامي و سياسي دارند و ادعا كنند كه ما آقاي جهان هستيم. امريكايي‌ها براي ماندن در افغانستان به روايت سياسي نياز داشتند. روايتي كه به حضور نظامي آنها مشروعيت ببخشد و اين روايت چه بود؟ مقابله با افراط‌گرآيي، بنيادگرآيي و تروريسم. ولي به نظر من ميرسيد كه اين پروژه آمدن امريكا به منطقه در حال جابه‌جايي با روايت ديگري است. امريكايي‌ها واقعا با يك موقعيت دشوار از نظر حساسيت‌هاي منطقه‌اي و افكار عمومي در داخل كشور خود مواجه بودند.

شما ما جراي 11 سپتامبر را يك پروژه امريكايي مي‌دانيد؟

فقط من چنين اعتقادي ندارم هر كسي كه از مناسبات امنيتي در كشوري مانند امريكا شناخت دارد باور نمي‌كند كه يك گروه تروريستي مانند گروه‌هاي افراط‌گراي ديني بتواند به امريكا نفوذ كرده و اين حادثه را بيافريند.

هزينه سياسي، امنيتي و نظامي كه امريكا پس از اين ماجرا در اين دو دههديد را چگونه توجيه مي‌كنيد؟

يك بار مناظره انتخاباتي بسيار مهمي ميان دونالد ترامپ و جو بايدن بود. تيم انتخاباتي ترامپ پيش از مناظره بهانه آوردند كه او به دليلي نمي‌تواند در اين مناظره شركت كند. يكي از دوستان گفتم زماني كه فردي از پيش مي‌داند در بازي شكست خواهد خورد اگر

بها نه‌ای بیاورد شرافتمندانه‌ترین کار سیاسی را انجام داده است. امریکا شاید به ظاهر صدمه‌هایی دید اما چیزهایی را که در این بازار سیاه و مرکز جنگ به دست آورد هزار برابر بیش از چیزی بود که از دست داد. نمایش اقتدار در این منطقه منفعت بیشتری برای او داشت.

روایت دیگری که به آن اشاره کردید چه بود؟

یکی از وعده‌های جو بایدن در زمان انتخابات ریاست‌جمهوری، خروج از افغانستان بود. ما از سال‌ها پیش می‌شنیدیم که چنین تغییر رویکردی صورت خواهد گرفت. حتی در زمان انتخابات که من با امرالله صالح، معاون اول رییس‌جمهور (وقت) در ارتباط بودم در حالی که خود او کاندیدای ریاست‌جمهوری بود اما نمی‌دانست که آیا واقعا انتخابات در افغانستان برگزار خواهد شد یا نه. برنامه امریکا برای تغییر مناسبات سیاسی در افغانستان از زمان برگزاری آخرین دور انتخابات در این کشور آغاز شده بود. تلاش اولیه امریکا این بود که پیش از برگزاری انتخابات در افغانستان از فرصت استفاده کرده و با روی کار آوردن یک حکومت موقت انتقالی، زمینه‌ساز آمدن طالبان بشود. یک بار تماس تلفنی با امرالله صالح داشتم و او گفت که روز یکشنبه معلوم می‌شود آیا انتخابات برگزار خواهد شد یا نه. این در حالی بود که کمپین‌های انتخاباتی این افراد در جریان بود. بنابراین به نظر می‌رسد که یکسری وقایع از پیش در حال شکل‌گیری و طبیعتا پیش‌بینی بوده است. یک روز دیگر امرالله صالح به من اطلاع داد که انتخابات برگزار خواهد شد و ما برنده این انتخابات خواهیم بود. این نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی‌هایی صورت گرفته بود. ما می‌شنیدیم حکومتی که بعد از این انتخابات روی کار خواهد آمد یعنی حکومت آقای غنی با معاونت امرالله صالح برنامه‌ای برای طولانی‌مدت نداشتند و وقتی که با آنها گفت‌وگو می‌شد، می‌شنیدم که برنامه یک ساله می‌دهند و برنامه 5 ساله حکومتداری ندارند. یکی از دوستان فرهنگی ما با امرالله صالح ملاقات کرده و او از دوست ما پرسیده بود که ما در بازه زمانی 9 ماهه چطور می‌توانیم حافظه جمعی را درباره طالبان زنده کنیم. به نظر من یک توافق سیاسی بین اشرف‌غنی و امریکایی‌ها بود که در سایه آن دولت غنی تعهد داده بود در یک فرصت مشخص و معین کنار خواهد رفت.

از سخنان شما این استنباط می‌شود که در این 20 سال نظام سیاسی و ارتش به گونه‌ای وابسته به امریکا حفظ شد که حتی از برگزاری

انتخابات تا تعیین برنده آن و ... همه وابسته به رخصت و اشنگتن بود. چرا در این 20 سال افغانستان نتوانست در هیچ‌کدام از حوزه‌ها نوعی از استقلال حداقل نسبی را تجربه کند؟

این تنها درد امروز مردم افغانستان نیست که هیچگاه حکومت برآمده از بستر اجتماعی خود نداشتند بلکه در سال‌های طولانی و دراز مدت ما هیچ نوع استقلال سیاسی و حاکمیت ملی نداشته‌ایم. این مباحثی که درباره استقلال صورت گرفته هیچگاه آنقدر پایه پیدا نکرده که بتواند از درون خود ساختار و حکومتی پابرجا را شکل دهد. در افغانستان همواره یک گروه دیگری را بیرون رانده، یک بار اتحاد جماهیر شوروی آمده و گروهی را سر کار آورده و بعد گروه دیگری به نیابت از آمریکا برای بیرون راندن شوروی در افغانستان ظاهر شده و این روند ادامه داشته است. این را نه تنها مردم افغانستان بلکه مردم منطقه و جهان هم می‌دانند که ما هیچگاه استقلال نداشتیم. از آنجا که آمریکا پروژه سیاسی در منطقه داشت باید حکومتی در افغانستان کار را در دست می‌گرفت که بر مبنای منافع از پیش تعیین‌شده آنها حرکت کند و نه بر اساس منافع ملی. امریکایی‌ها تا به امروز هم فریاد می‌زنند که ما برای ملت‌سازی به افغانستان نیامدیم. واقعیت هم این است که اشرف‌غنی و حامد کرزی چه کسانی بودند؟ این افرادی که در وزارتخانه‌ها و منابع مالی و امنیتی و دفاعی افغانستان منصب داشته‌اند چه کسانی بودند؟ مردم افغانستان آنها را نمی‌شناختند و حداقل اشرف‌غنی را تا پیش از 2001 اصلاً نمی‌شناختیم. او در آمریکا بزرگ شده و در خارج تحصیل کرده بود. همه آنها روایت غربی داشتند و در آن روایت بزرگ شده بودند. آنها نه دغدغه ملی و نه شهروندی برای افغانستان داشتند. اما تا آخرین روز توسط سفارتخانه آمریکا در افغانستان حمایت شدند.

فکر می‌کنید امریکایی‌ها هم حکومت طالبان را ساقط کردند و هم برای بازگرداندن آنها برنامه‌ریزی کردند. اگر این سناریو را بپذیریم چرا زودتر از این اقدام نکردند تا از هزینه‌های انسانی و مالی خود بکاهند. حامد کرزی چند سال پس از سقوط طالب هشدار داد که این گروه بخشی از جامعه افغانستان است و باید با او مذاکره کرد.

من فکر نمی‌کنم که طالب بخشی از جامعه افغانستان باشد. اعتراض‌های گسترده مردم افغانستان را می‌بینید که هیچ‌کسی با آنها همراه نیست جز اینکه تعدادی را با پروژه بیاورند و نمایش حمایت آنها را از

طالبان بدهند. مردم عادی در افغانستان از آنها حمایت نمی‌کنند.

البته مقاومت آنچنانی هم صورت نگرفت و شاهد بودیم که در بسیاری از شهرها و ولایتها نیروهای طالبان با هیچ مقاومتی روبرو نشدند.

عدم مقاومت به این معنا نیست که ما طالبان را قبول داریم. طالبان با یک پروژه دروغین صلح آمدند و مردمی که از جنگ و دربه‌درب خسته شده بودند دوست داشتند حکومتی روی کار بیاید که حداقل امنیت نسبی را در درون افغانستان تامین کند اما مردم افغانستان نمی‌خواستند که طالبان با این شیوه پیروز شوند. مردم افغانستان گمان می‌کردند که یک گروه از قدرتهای بین‌المللی در افغانستان حضور دارند که نمی‌گذارند افغانستان امروز که به یک سلسله‌پایه‌های دموکراسی و آزادی اجتماعی دست یافته به یک‌باره فرو بریزد و یک گروهی که اصلاً نمی‌توانند حتی خود را سر و سامان بدهند، اختیار کشور بزرگی مانند افغانستان را در دست بگیرند.

طالبان با یک پروژه سیاسی غافلگیرانه آمدند و آمریکا حتی به ارتش ما اجازه نداد که یک شلیک به سمت طالبان انجام دهد. هواپیماهایی هم که به طالبان حمله می‌کردند از پایگاه آمریکا در قطر بلند می‌شدند. کماندوها و فرمانده‌های ارتش در پروسه مصاحبه‌هایی که امریکایی‌ها انجام می‌دادند انتخاب می‌شدند و همه کسانی بودند که با اجازه آمریکا سلاح در دست گرفته و با اجازه آمریکا شلیک می‌کردند. حتی رئیس‌جمهور افغانستان که سر کماندو قوای مسلح بود آنقدر نفوذ نداشت که درخواست جنگ علیه طالبان را بدهد. آمریکا عملاً فضای امنیتی افغانستان را در اختیار داشت و معاش و سلاح‌های آنها همه توسط آمریکا تامین می‌شد. ما توقع هم نداشتیم که آمریکا وقتی می‌خواهد طالب را به افغانستان بازگرداند در برابر او بجنگد.

اراده مقاومت در میان مردم افغانستان بود و در جاهایی هم که مردم افغانستان توانستند، در برابر طالب مقاومت کردند. در هرات و در بلخ و در پنجشیر تا به امروز با وجود اینکه یکی از کوچک‌ترین جغرافیاهای افغانستان است مقاومت صورت گرفته است. مردم افغانستان چه در داخل و چه در بیرون از افغانستان به طالبان اعتراض دارند. این نشان می‌دهد که ما طرفدار حضور نظامی طالبان به این شیوه نبودیم ولی دست‌هایی بود که طالبان را آوردند و بر آریکه قدرت در افغانستان نشان‌دهند.

آیا طالبان تغییر کرده است؟ این تحلیل را بسیار می‌شنویم که

طالبان به این دلیل که به دنبال کسب مشروعیت بین‌المللی هستند به برخی اصلاحات وادار میشوند. این در حالی است که ما نشانه‌هایی برای پذیرش این تغییر نمی‌بینیم. در برخی شهرها شاهد ضرب و شتم زنان و روزنامه‌نگاران هستیم و در برخی نقاط شریعت اسلامی مدنظر طالبان مانند همان دوره‌ای که قدرت را در اختیار داشتند اجرا می‌شود.

يك نفر گفته بود که طالبان تغییر کردند و تغییر آنها هم این است که واقعا وحشی‌تر شده‌اند. تنها تغییر طالبان این است که در گذشته يك گروه بی‌ماهیت و با مفهوم ایدئولوژیک بود که نمی‌دانست وارد چه فضایی شده است. طالبان امروز سیاسی‌تر و خطرناک‌تر شده است چرا که در تلاش برای پی‌ریزی جامعه‌ای هستند که تا سال‌های سال مردم افغانستان را گروگان بگیرند. آنها برای این جامعه برنامه درازمدت دارند و این برنامه را در قالب کلان‌تری تعریف می‌کنند. طالبان امروز واقعا آموخته‌اند که با رسانه‌ها صحبت کنند، با کشورها مذاکره کنند، از کشورهای دیگر بخواهند که آنها را به رسمیت بشناسند و چهره‌های دروغین از حکومتداری خود به نمایش بگذارند تا افکار عمومی را به دست بیاورند. آینده مردم افغانستان اگر در برابر این رویکردها و پرده‌پوشی‌های طالبان بی‌تفاوت باشند، تاریک‌تر خواهد بود.

شما در سخنان خود اشاره کردید که تمایل داشتید در افغانستان بمانید. فکر می‌کنید این مهاجرت تحمیلی این‌بار چقدر طول بکشد؟ چه تحولی در افغانستان رخ بدهد شما باز خواهید گشت؟

من زمانی که طالبان آمدند در کابل اما پنهان بودم. ما فکر می‌کردیم شاید در افغانستان پس از سال‌ها جنگ و کشاکش، حکومتی روی کار بیاید که تعدادی از مردم بتوانند در آنجا بمانند، زندگی و کار کنند و رسالتهای اجتماعی خود را انجام بدهند. اما با رویکرد طالبان بعد از يك هفته با توجه به تحولات، نه تنها خود من بلکه بسیاری از دوستانم هم نگران شدند که ماندن در این محیط عاقلانه نیست و مجبور به ترك افغانستان شدم. با توجه به رویکرد طالبان، حضور دوباره ما در افغانستان به این معنا است که دهان‌مان را ببندیم، از نقش‌آفرینی‌ای که داشتیم دست بکشیم و روایت‌های سیاسی طالبان را تبلیغ کنیم در غیر این‌صورت زمینه برای کار در افغانستان برای افرادی مانند من که دغدغه اجتماعی داشتند مساعد نخواهد بود. طالبان حتی اگر در ظاهر برای ما مشکل نسازند با ترورهای هدفمند می‌توانند ما را از سر راه خود بردارند. طالبان امروز دیگر رقیبی جز نسل امروز افغانستان در برابر خود ندارند.

این رهبران سنتی و سلاح و تفنگ هیچ‌کدام رقیب طالبان نیستند؛ در واقع همین نسل روایت‌ساز در افغانستان رقباي اصلي طالبان هستند.

در بسیاری از موارد زمانی که فعالان حوزه‌های مختلف از جامعه خود دور می‌شوند پس از مدتی این دور ماندن از بستر سیاسی اجتماعی و ... کشورشان آنها را با دغدغه‌های وطن هم غریبه می‌سازد. فکر می‌کنید تا چه اندازه فردی که از کشور خود و این بستر دور می‌ماند، می‌تواند هنوز زبان گویای دغدغه‌های مردم کشورش باشد؟ چه رسالتی برای خود در مهاجرت تعریف کردید تا در سایه آن هنوز بتوانید تاثیرگذار باشید؟

به نظر من اهداف انسان‌ها فرق می‌کند. من در کنار مناسبات اجتماعی و دغدغه‌های سیاسی که داشتم، دست دوستی به سوی امریکایی‌ها که از نقشه‌های آنها آگاه بودم دراز نکردم. این در حالی بود که می‌توانستم با توجه به فرصت‌های سیاسی و شغلی که در افغانستان بود با امریکایی‌ها کار کنم و تا سرحد وزارت و سفارت پیشرفت کنم اما من تا آخر در کنار مردم باقی ماندم و رسالت اجتماعی خود را با چیزی عوض نکردم.

امروز رسالت فکری و ذهنی من پرداختن به مساله زبان فارسی است و هیچ جایی نمی‌تواند برای مبارزه معنادار در برابر طالبان جز خود بستر زبان فارسی باشد. شاید در ایران با مشکلاتی برای زندگی به عنوان مهاجر روبه‌رو باشم اما آنچه باعث شده من در اینجا بمانم این است که اینجا هم يك بخشی از زبان فارسی است و شاید از اینجا بهتر بتوانم نگرانی‌هایم درباره زبان فارسی را هم به جامعه افغانستان هم ایران و هم تاجیکستان منتقل کنم. از سوی دیگر در نزدیکی فرهنگی با افغانستان باشم که حداقل تاثیرگذاری را برای فرهنگ‌یانی که در آنجا باقی خواهند ماند، داشته باشم.

مجموعه آثار و سخنرانی‌های آقای مصطفی پورمحمدی
مجموعه آثار و سخنرانی‌های آقای مصطفی پورمحمدی
مجموعه آثار و سخنرانی‌های آقای مصطفی پورمحمدی

مجموعه آثار و سخنرانی‌های آقای مصطفی پورمحمدی
مجموعه آثار و سخنرانی‌های آقای مصطفی پورمحمدی 2001

